

سفرنامه عتبات

سال ۱۳۱۳

مؤلف: یکی از صاحب منصبان دولتی تبریز
به کوشش رسول جعفریان

بسم الله الرحمن الرحيم

سفر حدود هفت ماه و نیمه نویسنده این سفرنامه در سال ۱۳۱۳ رخ داده و در آخرین روزهای بازگشت به تبریز در مرزهای ایران خبر کشته شدن ناصرالدین شاه شنیده است. وی در جمادی الاولی سال یاد شده سفرش را آغاز کرده و در آغازین روزهای ذی حجه همان سال وارد تبریز شده است. تا اینجا خبری از این که نویسنده کیست نداریم، اما شاید بتوان با توجه به اطلاعات ارائه شده در این رساله، مراجعه دقیق به متون تاریخی و رجالی آخرین سالهای اقامت مظفرالدین شاه در تبریز، نام وی را به دست آورد. بر اساس مطالب این رساله، وی از نزدیکان ولیعهد بوده و به محض کشته شدن ناصرالدین شاه، و زمانی که مظفرالدین شاه به عنوان شاه عازم پایتخت شده، نویسنده ما از سفر عتبات بازگشته و همراه شاه جدید به تهران آمده است. وی در این سفر همراه تعدادی از خویشان و اقوام خود از زن و مرد بوده که اسامی آنان را آورده و به علاوه، تعدادی نوکر و مهتر نیز به همراه داشته است. سه برادر او با نام های مهدی خان، رضا خان و محمد تقی خان نیز همراه وی بوده اند.

مسیر سفر وی از تبریز به قصر شیرین و از آنجا به خانقین و بعقوبه و سپس زیارت عتبات از کاظمین تا سامرا و سپس بازگشت به کاظمین و از آنجا به کربلا و سپس نجف و سپس بازگشت به کربلا و در نهایت زیارت مجدد کاظمین و بازگشت به ایران از طریق کرکوک، رواندوز، میاندوآب و سپس تبریز است.

نویسنده در نگارش این سفرنامه، به نهایت اختصار رفتار کرده و مع الاسف اطلاعات دقیقی از آنچه در عتبات دیده یا با کسانی که ملاقات داشته به دست نداده است. وی ماه‌ها در عتبات اقامت داشته و بدون تردید می‌توانسته مطالب زیادی را دیده یا شنیده باشد، اما این بخش‌ها بسیار مختصر و تنها با اشاره کوتاه به این که مثلاً ده روز یا کمتر و بیشتر در آنجا بوده، عبور کرده است.

آنچه اهمیت دارد اطلاعاتی است که درباره مسیر داده و از برخی از شهرها و روستاها اطلاعات مختصری به دست داده است. این که این روستاها ملکی کیست، حاکم آن کیست و یا مطالبی از این دست، از اشاراتی است که در این سفرنامه وجود دارد. دزدی‌های صورت گرفته از آنان در برخی از روستاها سبب شده است تا مردمان آن قصبات را دزد و پدرسوخته بخواند، گرچه این موارد اندک است.

نویسنده سخت علاقه مند به شکار بوده و نه تنها برای این کار قوش برده بلکه خودش نیز تیرانداز ماهری است و مرتب از زدن کلاغ و کبک و دراج بر سر تاخت یاد کرده است. بدون تردید وی بیش از هر چیز درباره شکارهای خود در این سفر سخن گفته است.

به عادت منزل‌نامه‌هایی که در این دوره در عثمانی و ایران نوشته می‌شد، وی به بیان منازل و فواصل میان راه و ساعات رفت و شمار فرسخ با دقت اشاره کرده و از این بابت تلاش کرده است تا مسیر را به خوبی بشناساند و دشواریهای آن را از کوهستانی بودن، وجود رودخانه‌ها، پلها و سختی‌هایی که خودش با همراهان کشیده، اطلاعاتی را در اختیار بگذارد.

نسخه خطی این رساله که مشتمل بر ۲۹ صفحه است، در اختیار دوست و استاد عزیز جناب آقای محمد گلین بود که لطف کرده آن را به رسم هدیه در اختیار بنده گذاشتند. از این بابت از فرصت استفاده کرده از ایشان که هر گونه محبت را در طول این دو سال و اندی که در کتابخانه بوده ام به بنده کرده اند، سپاسگزاری می‌کنم.

متن سفرنامه عتبات

[۱] به تاریخ یوم سه شنبه هفدهم شهر جمادی الاولی سنه هزار و سیصد سیزده هجری، مطابق سال فرخنده فال قوی ئیل، عازم عتبات عالیات عرش درجات کربلای معلی و سایر اماکن متبرکه مقدسه شدم. صبح روز مزبور را رفته به حضور مبارک، از حضرت اقدس اسعد اشرف امجد والا ولیعهد - روحی فداه - مرخصی حاصل نموده. و اسامی همراهان که در این سفر هستند: نواب نورچشمی خانسالار و همشیره و عیال، و عیال نواب و نورچشمی مهدیخان اخوی، و رضاخان اخوی، و امین نظاره و آقای معلم خانسالار، و اسامی نوکرهای شخصی خودم که همراه بودند به قرار است که نوشته شده: میرزا محمد حسین، عباسعلی خان ناظر، محمود بیک قوشچی، اسماعیل خان جلودار، احمد آبدار، مشهدی محمد قاپوچی، اسدالله فراش، آقا رحیم فراش، تختامش بیک قهوه چی، کربلایی اسد فراش خلوت، محبوب پیشخدمت، کربلایی عباس آشپز، حسن آقا میرمیرزا محمد حسین، کربلایی باقر با دو قاطرچی، عسکر مهتر، احمد مهتر، عبدالله شاگرد آشپز، و یک بهله قوش همراه داشتیم.

و سواى این ها، چند نفر هم از نوکرهای خانسالار و همشیره بودند.

منزل اول قریه سردرود دو فرسخی شهر تبریز است. آمده منزل نمودیم. خداوند عالم به حق ائمه اطهار - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - به همه شیعیان و آرزو کنندگان قسمت و روزی فرماید. و حضرت والا موثق الدوله و نواب مهدی خان و آقای علیخان و جناب فخرالذکرین و محمد تقی خان اخوی تا سردرود مشایعت آمدند. شب را ماندند. شب در ضمن صحبت، شاهزاده موثق الدوله فرمودند که محمد تقی خان اخوی را هم ببرید. بدون تحیه [کذا] و بی مقدمه قبول نموده بردم. از جمله یک پالتون با یک جفت دستکش، شاهزاده موثق الدوله دادند و یک جفت لاپچین از سوارهای کشیکخانه که تا سردرود همراه بودند با قیمت گرفتیم، و جلیقه و شلوار سواری و سایر ملزومات از خودمان دادیم و امیدوارم از برکت خامس آل عبا - علیه الاف الف الف التحیه و الثناء - این سفر را خوش بگذرد.

چهارشنبه را صبح زود قبل از اذان با حضراتی که مشایعت آمده بودند خداحافظی کرده یک ساعت به دسته مانده، سوار شدیم. به همراهی کجاوه‌ها هشت ساعت به قریه گوگان آمدیم. از سردرود الی گوگان شش فرسنگ راه بود.

پنج شنبه ۱۹ یک ساعت از دسته گذشته، از منزل حرکت کردیم. در بین راه در قارقا بازاری، امیر الامراء العظام نوروز خان امیر تومان را ملاقات نموده، قدری صحبت کرده، گذشتیم. و آقای رضاخان از کثرت رشادت، قمه‌اش را در بین راه گم کرده و ملتفت نشده بود.

پنج ساعت به غروب مانده، وارد قریه عجب شیر شدیم. کجاوه و بنه در هشت ساعت و نیم به منزل رسیدند. از گوگان الی عجب شیر، شش فرسنگ و نیم راه است. قریه عجب شیر، ملکی میرزا محمود خان مفتخرالملک نایب تفنگدار سرکاری است. خودش در قریه مزبوره بود. وقت غروبى آمد به دیدن. شب را هم قدری ماست خوبی با نان و چهار عدد خربوزه تعارف فرستاد.

یوم جمعه ۲۰ یک ساعت از دسته گذشته، سوار شدیم. چهار ساعت به قصبه بناب آمدم. کجاوه و بنه پنج ساعته آمدند. بحمدالله امروز هوا خیلی خوش بود. در بین راه با تفنگ دولول در سر تاخت، یک کشکرک زد. از عجب شیر تا بناب [۳] سه فرسنگ راه است.

یوم شنبه ۲۱ یک ساعت از دسته گذشته سوار شدیم. در سه ساعت و نیم آمدیم خودمان به **ملک کندی**. کجاوه‌ها و بنه در پنج ساعته آمدند. امروز مختصری هوا سرد بود. در بین راه یک نفر شتردار دیدم می‌رود. پرسیدم: کجا می‌روی؟ گفت: به قریه حاجی حسن می‌روم. معلوم شد پسر لاله بیک و حاجی نعمت الله خان و فرج خان سرهنگ، خانه‌هاشان آنجاست. به جهت بعضی دستورالعمل‌ها، کاغذی به اسدالله خان پسر فرج خان سرهنگ که صاحب جمع ایلخی همایونی است، نوشتم بیاید به ملک کندی. کاغذ را دادم برد و به منزل که رسیدم پسر اکبر خان سرتیب توپخانه مراغه، سه کله قند با یک کروانکه چایی فرستاد. خودش هم آمد دیدن. قریه مزبوره خالصه است، در اجاره مشار الیه بود. برای سرکشی آمده است. اینجا از بناب الی ملک کندی سه فرسنگ راه است.

یوم یکشنبه ۲۲ یک ساعت از دسته رفته سوار شده، خیلی آرام به همراهی کجاوه‌ها در سه ساعت و

نیم رسیدیم به قریه لیلان. درویش مجنون که هم سفر بود در بین راه قصیده‌ای خواند، و ذکر مصیبت هم نمود با اشعارات نغز. از ملک کندهی تا لیلان دو فرسنگ و نیم راه است.

روز دوشنبه ۲۳ یک ساعت و ده دقیقه از دسته گذشته، از لیلان سوار شدیم. به همراهی کجاوه‌ها چهار ساعت و نیمه آمدیم به قریه گشاوَر. بسیار راه با صفایی بود. از سه رودخانه گذشتیم. یکی لیلان چایی که نزدیکی قریه لیلان است. دیگر رودخانه چَخلامَز که نزدیکی قریه چخلامز بود. و یکی هم رودخانه اجرلو که نزدیک قریه کشاور است. و رودخانه جغتو هم از طرف دست راست راه امروزمان بود. و این رودخانه به مقتضای فصل چندان آبی نداشت و اسب خانسالار نزدیک قریه کشاور در جوب آب خوابید به آب. ماشاءالله زیرکی کرد، خودش را انداخت به کنار. بحمدالله عیبی نکرد. و به رسیدن منزل گفتند حاجی محمد خان پسر مرحوم محمد اسماعیل خان صندوقدار از سفر مکه معظمه از راه عتبات مراجعت کرده می‌رود به تبریز. کاغذی به سرکار والا موثق الدوله و آقای مهدیخان نوشته به توسط حاجی خان به تبریز فرستادم. از لیلان تا کشاور سه فرسنگ چیزی بالا راه است.

یوم سه شنبه ۲۴ یک ساعت ده دقیقه از دسته رفته سوار شدیم. پنج ساعت نیمه آمدیم به صاین قلعه. بسیار راه با صفایی بود. چه قدر دهات چاردولی^۱ در این جلگه افتاده است. و نیم فرسنگ به صاین قلعه مانده، رسیدیم به محمودجق که ملک نوروز خان امیر تومان است و عمارت بسیار خوبی ساخته است. از قصبه صاین قلعه، معتبر است. بعد از گذشتن از محمود جق، به فاصله هفتصد قدم آمدیم نزدیکی، طرف دست راست راه رودخانه جغتو، اسب‌ها را آب دادیم. از کشاور تا صاین قلعه چهار فرسنگ راه است.

روز چهارشنبه ۲۵ یک ساعت از دسته رفته از صاین قلعه سوار شدیم. به قدر یک فرسنگ که آمدیم رودخانه جغتو در طرف دست راست راه ماند. منبع این رودخانه از کوه‌های کردستان است. قدری که آمدیم افتادیم به درّه و تپه‌ها و کوه تا الی قریه سانجور. در بین راه به شکار کبک که متصل به جعه [جاده] بود رفتیم. کبک زیادی بود. قوش انداختیم. آورد؛ کبک را زده بود به بوظه. تا رسیدن ما کبک از زیر بوظه درآمده رفته بود، و قوش در توی بوظه مانده بود. ممکن نشد شکار کنیم. نزدیک بود قوش هم گم شود. بعد از پیدا شدن قوش فوز عظیم دانسته، آمدیم به منزل. پنج ساعت آمدیم از صاین قلعه الی سانجور. چهار [۵] فرسنگ راه بود.

یوم پنج شنبه ۲۶ صبح زودی سوار شده، پنج ساعت وارد قریه کوک آقاج شدیم. امروز همه راه گدوک^۲ است و این گدوک مشهور به ماین بلاغی است. اگر قدری هوا سرد بشود، گذشتن از اینجا برای مسافرین خیلی سخت است. در وسط راه یک اصله درخت بزرگی هست و نزدیکی آن قهوه‌خانه، روبروی قریه ماین بلاغ درست کرده‌اند. در آنجا چایی خوردیم. مصمم شکار شدیم، ولی پیدا نکردیم. از سانجور الی کوک آقاج چهار فرسنگ راه است.

۱. اشاره به ایل چهاردولی.

۲. گردنه، کتل.

یوم جمعه ۲۷ نیم ساعت به دسته مانده، از کوک آقاج سوار شده، روانه شدیم. خودمان چهار ساعته آمدیم به قریه **تکان تپه**. کجاوه و بنه پنج ساعته رسیدند. به قدر دو فرسنگ و نیم راه درّه تپه بود. یک فرسنگ و نیم راه صاف بود. و یک فرسنگ به تکان تپه مانده، رودخانه ساروق است، و پل سه چشمه خوبی داشت. از کوک آقاج الی تکان تپه چهار فرسنگ است.

یوم شنبه ۲۸ یک ساعت از دسته رفته سوار شدیم. سه ساعت نیمه به همراهی کجاوه‌ها آمدیم به قریه **سبیل** که آقا سید بابای پرپوچی مرحوم در آنجا ساکن بود. پسرهای او آقا سید رحمن و سید محمود حالا هم در آنجا ساکن هستند. بعد از رد شدن از قریه سبیل، سیدها خبردار شدند. آمدند برگردانند. قبول نکردم. گفتم مراجعت ان شاءالله می‌آیم و خودشان را آوردیم به قریه **جعفر آباد**. از قریه سبیل تا جعفر آباد دو فرسنگ راه بود، دو ساعته آمدیم. کجاوه و بنه شش ساعته آمدند و سیدها را هم شب در جعفر آباد نگاه داشتیم. از تکان تپه الی جعفر آباد چهار فرسنگ و نیم راه است.

یکشنبه ۲۹ یک ساعت و ده دقیقه از دسته رفته، سوار شدیم. یک ساعت و یک ربع به همراهی کجاوه‌ها آمدیم. رسیدیم به **خوش مقام**. ده با صفایی بود. از آنجا گذشته، سه ساعت خودمان آمدیم به قریه **قره بلاغ**. کجاوه‌ها و بنه چهار ساعته آمدند. نزدیکی قره بلاغ کجاوه و بنه را باران شدید گرفته بود. شب را هم می‌بارید. بحمدالله باران به موقع بود. قریه قره بلاغ بسیار کثیف بی‌معنی است. از جعفرآباد الی قره بلاغ چهار فرسنگ راه است.

یوم دوشنبه سلخ، یک ساعت و نیم از دست گذشته سوار شدیم. هوا ابر بود. یک ساعته آمدیم به قریه **سلامت آباد** که رودخانه قزل ازن از نزدیکی او می‌گذرد. پل هشت چشمه داشت و منبع این رودخانه از کوه‌های کردستان است. از پل مزبور الی شهر **بیجار**، خودمان سه ساعته آمدیم. بنه و کجاوه‌ها در چهار و نیم آمدند. به واسطه بارندگی که زمین گل بود، و قدری باران هم در اول منزل گرفت، و خود شهر بیجار در وسط کوه واقع شده است. از قره بلاغ الی بیجار چهار فرسنگ و نیم راه بود.

یوم سه شنبه غره شهر جمادی الثانی را به واسطه خستگی مال‌ها و آدم‌ها توقف کردیم. شب را اتصالی باران می‌آمد. بحمدالله هوا خوش بود و خودمان هم حمام رفتیم. از قراری که اهالی بیجار مذکور داشتند، چند روز قبل از این علی رضاخان داماد امیر نظام و قاسم خان رفته در باغ منزل عبدالحسین خان پسر امیر نظام، شب را گلوله انداخته بودند و خواسته بودند پسر امیر نظام را بزنند. امیر نظام هم به طهران عارض بود، و حکمی سخت شده بود که علی رضاخان را ببرند طهران. علی رضاخان از ترس خودش را به ناخوشی زده بود. قاسم خان را هم بیرون کرده بودند، از شهر به ده رفته بود.

یوم چهارشنبه دویم، دو ساعت از دست رفته، از بیجار سوار شده، پنج ساعته خودمان آمدیم به قریه **خزَر الدین**. کجاوه و بنه شش ساعته آمدند. در یک فرسنگ و نیم از بیجار قریه **سیدلر** است. از آنجا گذشته قریه **چله میران** است. امروز هوا خوش بود، ولی در بین راه به قدر [۷] یک ساعت در بین راه باران شدید آمد. منزل بسیار بدی داشتیم. ده کثیفی بود. با نهایت عشرت [کذا] گذرانیدیم. از بیجار الی خزرالدین چهار فرسنگ و نیم راه است.

یوم پنج شنبه سیم دو ساعت از دسته رفته سوار شدیم. یک ساعت نیمه آمدیم به قریه چشمه خلیل در بین راه بود و از آنجا یک ساعت به قریه خسروآباد آمدیم که ملکی حاجی الله یارخان گروسی است و ده معتبر است. و از آنجا گذشته دو ساعت آمدیم به قریه فرهاد آباد که مرحوم حاجی معتمدالدوله آباد کرده است. امروز زمین گل بود. کجاوه و بنه شش ساعت و بیست دقیقه آمدند. بحمدالله بارندگی نشد. خوش گذشت. از خزرالدین الی فرهادآباد چهار فرسنگ و نیم راه بود.

یوم جمعه ۴ یک ساعت و نیم از دسته رفته، از فرهادآباد سوار شده، قریب دویست قدم آمدیم. رودخانه‌ای بود موسوم به عباس آباد. آب زیادی داشت. کجاوه‌ها را به خوبی گذرانیدیم به فضل الهی. و پلی، حاجی الله یارخان بنا کرده بود، هنوز تمام نشده است. واقعا خوب احسانی است. راه امروز صاف بود. در بعضی جاها چمن زار بود و گل هم بود. در چهار ساعت خودم با آقاها و خانسالار آمدیم به قریه سراقیه. کجاوه‌ها و بنه در پنج ساعت و نیم آمدند. این دو منزل خاک کردستان است. از سراقیه تا سنج نه فرسنگ است. تا همدان چهارده فرسنگ است. از قریه خسروآباد یک فرسنگ به این طرف تا گدوک کردکانی خاک کردستان است و خود قریه گردکانی خاک کرمانشاهان است.

اهالی سراقیه بسیار مردمان بد و پدر سوخته است. شب را ماندیم. صاحب ده که محمود خان سینه‌ای بود، در آنجا بود. یک رأس بره و چند عدد خربوزه فرستاد و خودش هم آمد دیدن کرد. از فرهاد آباد الی سراقیه سه فرسنگ و نیم راه است.

یوم شنبه پنجم یک ساعت و ربع از دسته گذشته سوار شده. خودم جلو آمدم. گدوک کردکانی بسیار باصفا بود، اما گل و سرما قدری اذیت کرد. نگذاشت شکار کبک کنیم. دو ساعت نیمه آمدم به قریه کردکانی. کجاوه‌ها در چهار ساعت نیمه رسیدند. به جهت گدوک و گل آرام آمدند. از قریه سراقیه الی کردکانی سه فرسنگ چیزی کم راه است.

یوم یکشنبه ششم [جمادی الثانی]، دو ساعت از دسته رفته سوار شده، پنج ساعت خودمان آمدیم. بار بنه و کجاوه‌ها در هفت ساعته رسیدند. یک فرسنگ به قصبه سنقور مانده. گدوک مختصری بود. زمین هم قدری گل بود و سنقور در دامنه کوه بلند واقع شده و بیلاق خوبی است. مثل کوه بزکوش آذربایجان به آن درجه بیلاقیت دارد، و اطراف سنقور هم کوه است، و خیلی نزدیک است به همان کوه بزرگ بلکه متصل است. از کردکانی الی سنقور پنج فرسنگ راه بود.

و روز دوشنبه ۷، دو ساعت بیست دقیقه کم از دسته رفته، از سنقور سوار شده چهار ساعته خودم آمدم به قریه تپه کلچه. خراب شده. خیلی بد منزلگاه بود. حمد خدا را که خراب شده است. اهل آنجا بدتر و پدرسوخته‌تر از اهالی سراقیه است، و زیاد بد گذشت. در سکوی طویله منزل کردیم و علاوه بر بدی منزل، دخمه‌ای بود متصل به سکوی طویله. صاحب خانه منزل داشت. زن صاحبخانه می خواست وضع حمل نماید. شب را تا صبح فریاد کرد. نگذاشت بخوابیم.

امروز قدری راه سرابالا داشت و سرازیری مطولی داشت. گدوک نبود، اما دو فرسنگ به همین طورها بود. از سنقور الی تپه کلچه سه فرسنگ و نیم راه است.

یوم سه شنبه ۸ سه ربع از دسته گذشته سوار شدیم. یک میدان اسب آمدیم. پلی بود از یک طرفاش ریخته، خراب شده بود. بانی خیری نبود درست کند. از همان پل [۹] که رد شدیم افتادیم توی در بند. چه کوه‌ها و چه رودخانه‌ها بود. راه مسطح و چمن زار. به قدری با صفا بود که عقل حیران می‌شد. در بین راه نزدیک جاده رفتیم شکار کبک. کبک زیادی بود. قوش را کشیدیم نگرقت از مواظبت و قوش نگاه داشتن محمود بیک باید خیلی ممنون شد. دو تا کبوتر زدیم. بحمدالله امروز خیلی خوش گذشت. نزدیک به بیستون پلی بود؛ چهار چشمه داشت که راه عراق و خراسان و غیره عبورش از آنجاست که زوار می‌روند به کربلا. راه آذربایجان و عراق و غیره در اینجا متصل می‌شود به هم. از تپه کلچه الی **بیستون** پنج فرسنگ و نیم راه است. متصل به بیستون، کوه بسیار معظم بود. یک پارچه سنگ. بسیار مرتفع است که بعضی صورت آدم در سنگ حجاری کرده بودند. می‌گویند کار فرهاد است! والله اعلم. از زیر همان سنگ که حجاری شده، چشمه آبی در می‌آید به قدر دو سنگ.

یوم چهارشنبه ۹ یک ساعت به دسته مانده، از بیستون سوار شده، روانه شدیم. پنج از دسته گذشته رسیدیم به رودخانه قره سو که در نیم فرسنگی **کرمانشاه** است. ناهار را آنجا خوردیم. روانه شدیم. رسیدیم به کرمانشاه. از بیستون الی کرمانشاهان شش فرسنگ است. بسیار شهر دایر است کرمانشاه، و جمعیت زیادی دارد و حضرت اجل امیر نظام حکمران بودند.

و روز پنج شنبه دهم، شب را همه اش باران آمد. صبحی رفتیم حمام. بیرون آمدیم گفتند غلام رضا خان پسر فخرالملک، خرقه خز شمس‌دار بسیار ممتاز با نشان قدس از جانب اعلیحضرت همایونی خلعت برای امیر نظام آورده. امروز وارد می‌شود. من هم عصری برای تبریک، دیدنی از حضرت اجل امیر نظام کرد. خیلی اظهار مهربانی و محبت کردند.

یوم جمعه ۱۱ حضرت اجل امیر نظام بازدید از من کردند، و برای فردا ناهار را وعده گرفتند. خیلی صحبت کردیم. خانسالار هم بودند. امروز هم باران آمد. بحمدالله خیلی باران‌های با موقع است. یوم شنبه ۱۲ امروز رفتیم خدمت امیر نظام. ناهار را آنجا بودیم و صحبت کردیم. خیلی خوش گذشت و از جانب دولت روم در کرمانشاه بلیت سزوار [؟] می‌دادند. هشت تا بلیت مجانی امیر نظام برای من فرستاده بود. باقی را هم خریدیم. امروز و امشب را هم باران می‌آمد.

یوم یکشنبه ۱۳ دو ساعت از دسته گذشته از **کرمانشاه** سوار شدم. پنج ساعته ربع کم، خودمان آمدیم. شش ساعته کجاوه‌ها آمدند. امروز به قدری گل بود که مافوق نداشت، اما از شدت گل ممکن نبود مال را تند راند. شب را در **ماهی دشت** ماندیم. از کرمانشاه تا ماهی دشت چهار فرسنگ راه است.

یوم دوشنبه ۱۴، دو از دسته رفته حرکت کردیم. به قدری زمین گل بود که متصوّر نبود. سه فرسنگ راه چمن بود. سه فرسنگ دیگر گدوک و کوه بود. همه کوه‌ها جنگل با صفا بود. دو گدوک مختصری داشت. هفت ساعته خودمان آمدیم. نه ساعته کجاوه‌ها آمدند. در راه یک قطعه تپه با قوش شکار کردم. کوه‌ها پر از درخت بلوت [کذا] بود. این جنگل‌ها متصل است به پایین طاق و به جنگل‌های کردستان و از ماهی دشت به **هارون آباد** شش فرسنگ نیم سنگین است.

یوم سه شنبه ۱۵ یک ساعت نیم از دسته رفته سوار شدیم. از هارون آباد شش ساعت نیمه آمدیم به کَرَنَد. همه کوه‌هایش جنگ بود. کبک زیادی داشت. یک کبک هم با قوش شکار کردیم. راه مثل دیروز گل نبود، و لیکن سگلاخ در تپه خیلی مختصر داشت. خود قریه کَرَنَد قصبه است. در دامنه کوه افتاده. طور خوش است خانه‌هایش و پنج فرسنگ و نیم راه است. وسط راه دو قریه است. یکی **فیروز آباد** است. قدری در کنار راه است. و دیگری [۱۱] **خسروآباد** که در توی جاده است.

یوم چهارشنبه ۱۶ دو ساعت از دسته رفته سوار شدیم. به قدر یک فرسخ آمدیم توی جنگل. این دو منزل سابق را جنگل از راه، خارج بود. این طرف و آن طرف راه کوه بود. اما منزل **میان طاق** در وسط جنگل بود. کبک زیاد داشت. دو دست قوش را انداختیم. با وجودی که جنگل بود گرفت. سیر کردیم. تفنگ ممکن نشد به کبک بیندازیم. همه این جنگل‌ها درخت بلوط است. از کَرَنَد تا میان طاق پنج ساعته آمدیم. راه‌اش بسیار سخت بود. چهار فرسخ سبک است.

یوم پنج شنبه ۱۷ یک ساعت از دسته رفته، از میان طاق سوار شدیم. شش ساعت آمدیم به **سرپل**. در بین راه مشغول شکار شدیم. از پایین طاق گذشتیم. خیلی با صفا بود. درّه پایین طاق، جنگل معتبر است. یک فرسخ به سرپل مانده، جنگل تمام می‌شود. چهار فرسخ راه است. از میان طاق به سرپل. یوم جمعه ۱۸ را از شدت بارندگی باران تند در سرپل ماندیم. نتوانستیم حرکت کنیم. درآج زیاد داشت. ممکن نشد شکار کنیم.

یوم شنبه ۱۹ از سرپل دو ساعت از دسته رفته، سوار شدیم. هوا بحمدالله خوب شد. آفتاب بود، خیلی گرم. روانه شدیم. در راه یک قطعه تیهو شکار کردیم. پنج ساعته آمدیم به قصر شیرین. درست پنج فرسنگ راه است. کجاوه و غیره در هفت ساعته آمدند. زمین‌ها گل بود بعضی جاهاش.

یوم یکشنبه ۲۰ دو ساعت از دسته گذشته از قصر شیرین حرکت کردیم. با کجاوه‌ها و بارها. آمدیم هفت ساعته به قریه **خانقین** که خاک دولت روم [عثمانی] است. در بین راه سه قطعه تیهو شکار کردیم. سه ساعت به غروب مانده وارد شدیم. اجزاهای دولت روم خیلی احترام کردند. حضرت اجل امیر نظام به عباس خان پاکتی نوشته بود که از جانب دولت ایران کارپرداز بود، و خودش هم آمد دیدن. به هر صورت بار و بنه را نگاه نکردند، و مزاحم نشدند. شب را ماندیم.

صبح روز دوشنبه ۲۱ را یک ساعت ده دقیقه کم از دسته رفته از خانقین حرکت کرده، دو نفر هم عسکر همراه ما کردند. شش ساعته نیمه آمدیم به **قزل رباط**. پنج فرسخ درست راه بود. در بین راه یک قطعه تیهو و یک قطعه درآج با قوش شکار گرفتیم و دو تا آهو در بین راه دیدیم. اسب تاخته، تفنگ چارپاره انداختم. قدری دور بود. چارپاره کارگر نشد.

یوم سه شنبه ۲۲ را یک ساعت و بیست دقیقه از دسته رفته، از قزل رباط سوار شدیم. در بین راه مشغول شکار درآج شدیم. با قوش یک قطعه درآج شکار کردیم. از شدت باد ممکن نشد، شکار زیاد کنیم. در شش ساعت و نیم آمدیم به **شهریان**. پنج فرسخ راه بود. در نزدیکی شهریان، در سر تاخت اسب، کلاغی زدم روی هوا. بعد از سیر کردن قوش در یک قطعه زمین نزدیک ده زیاد درآج دیدم. با تفنگ نتوانستم بزنم.

یوم چهارشنبه ۲۳ را ده دقیقه از دسته رفته از شهریان روانه شدیم. چهار ساعته آمدیم به **خان خورشید** که کاروانسرای مختصری است. از شدت باران و باد، مشهدی علی چاروادار بدذاتی کرده، هزار عذرهای ناموجه آورد. ماندیم در کاروانسرا. دو فرسخ و نیم راه بود. به همه جهت باد و باران بسیار اذیت کرد. بعد الحمد لله هوا عصری خوب شد. با نهایت فلاکت منزل کردیم و خیلی بد گذشت به زوار از کمی جا و بدی کاروانسرا. دکاندار علیه ما علیه، چایید ما را.

یوم پنج شنبه ۲۴ را از خورشید خان دو ساعت و دقیقه از دسته رفته سوار شدیم. شش ساعته آمدیم به **یعقوبیه**! شب را ماندیم. چهار فرسخ و نیم راه است.

یوم جمعه ۲۵ را وقت اذان صبح از یعقوبیه سوار شدیم. برای این که درک فیض زیارت جمعه از دست نرود. یکسره خود با میرزا محمد حسین و عباسعلی خان آمدیم به **کاظمین** - علیهما السلام - خداوند به همه شیعیان قسمت کند. چهار ساعته آمدیم به کاروانسرای آتشی که حسام الملک مرحوم درست کرده. به قدر یک ساعت توقف کردم. جزئی نانی با دو پیاله چایی خوردم در قهوه خانه. از آنجا سوار شدیم. چهار ساعت نیمه آمدیم به کاظمین - علیهما السلام. سه به غروب مانده رسیدیم. یازده فرسخ درست راه بود. اندرون و آدم‌ها ماندند. [۱۳] فردا یوم شنبه ۲۶ را آمدند از یعقوبیه به **کاروانسرای امیر**. پنج فرسنگ راه است. از کاروانسرا به کاظمین - علیهما السلام - شش فرسخ چیزی کم راه است. از کاروانسرای مزبور به کاظمین - علیهما السلام - جملتان یازده فرسنگ و نیم راه بود. و چهار روز در کاظمین ماندیم.

یوم چهارشنبه غره شهر رجب المرجب را صبح پیش از اذان رفتیم به حرم مبارک، زیارت کرده تا سر آفتاب در حرم مطهر مقدس بودیم. بعد آمدیم، از منزل بنای حرکت را گذاشتیم. چهار ساعت و نیم از دسته رفته، عازم **سر من رأی** شدیم. شش ساعته آمدیم به کاروانسرا. زمین خشک، هوا خوب بود. دو ساعت نیم به غروب مانده که رسیدیم به کاروانسرا که **خان شهور** مشهور است، از بی بی آبی بد گذشت. برای مال‌ها آب برکه بود، به مال‌ها می‌دادند.

یوم پنج شنبه ۲ [رجب] را یک ساعت از دسته رفته از خان شور حرکت کردیم. پنج ساعته آمدیم به **دجیل**. آنجا نماندیم. گذشتیم آمدیم به **بلد**. چهار ساعت و نیم هم از دجیل تا بلده راه است. ۹ ساعت و نیم راه آمدیم. همراه کجاوه‌ها، خسته شدیم. بحمدالله زمین‌ها خشک و هوا خوب بود. ممکن نبود آمدن. هفت فرسخ درست راه است، اما کجاوه و بنه را تند برانی ۹ ساعت نیمه می‌آید، زودتر نمی‌رسد. از دجیل که گذشتیم، درآج زیاد بود. چهار قطعه شکار کردیم.

یوم جمعه ۳ را دو ساعت از دسته رفته، از بلد سوار شدیم، آمدیم. در راه درآج زیاد بود. یکی را با تفنگ روی هوا زدم و با قوش سه قطعه گرفتیم؛ و دو ساعت به غروب مانده رسیدیم به کنار شط. جسر بود. چند روز پیش آب طغیان کرده بود. جسر را خراب کرده با **قفه** ولد الزنا گذشتیم. رفتیم به **سر من رأی**. تقریباً از کنار شط به خود **سر من رأی** هزار قدم اگر باشد.

۱. نام این شهر «یعقوبه» است که ایرانی‌ها مکرر و به اشتباه آن را یعقوبیه می‌نویسند و می‌خوانند.

سه شب ماندیم. خداوند به همه قسمت کند زیارت حضرات ائمه اطهار - علیهم السلام - را. اما از دست خدمه علیه ما علیه آنجا تنگ آمدیم.

یوم دوشنبه ۶ از کنار شط حرکت کرده، روانه شدیم. هشت ساعته آمدیم به بلد. شش فرسخ سنگین راه است. به قدری باد بود که از زمین، خاک و ریگ را بر می داشت به روی مردم می زد، مثل ساچمه. حقیقتاً طوفان بود. با نهایت صعوبت آمدیم. وحشت زیاد کردیم. از مرحمت حضرت حجت - صلوات الله و سلامه علیه - بدون آسیب رسیدیم به منزل.

یوم سه شنبه ۷ [رجب] را دو ساعت از دسته رفته سوار شدیم. هوا بسیار خوب بود. بحمدالله ۹ ساعته به خان شهور رسیدیم. در راه دو تا دراج، یک قطعه با قوش و یکی را روی هوا در سر تاخت زدیم. عصری وقت غروب در منزل، نایب سلیمان یک لقمه نان گذاشت به دهنش، خواسته بود فرو ببرد در حلقش مانده، نزدیک بود خفه شود. به هزار زحمت تا آب و روغن ریختند به گلویش تا لقمه فرو رفت. خیلی خداوند رحم کرد. نزدیک بود دنیا را وداع کند. به قدر بیست دقیقه طول کشید تا لقمه رد شد.

یوم چهارشنبه ۸ را از خان شهور سوار شده، یک ساعت و یک ربع از دسته گذشته حرکت کردیم. پنج ساعته خودمان آمدیم به کاظمین - علیهما السلام - کجاوه و بار و بنه شش ساعت نیمه آمدند و شب را ماندیم. بحمدالله زیارت خوبی کردیم.

یوم جمعه ۱۰ [رجب] را سه ساعت از دسته رفته، از کاظمین - علیهما السلام - سوار شدیم. هشت ساعته آمدیم به کاروانسرای محمودی. شش فرسخ و نیم راه بود. در بین راه یک قطعه دراج، قوش خوب گرفت و دفعه دیگر قوش انداختیم برد به نیناز وسط آب. آقای شیخ الاسلام اسب انداخت رفت. خواست از آب بگذرد و اسب به آب فرو رفت از شدت گل. اسب غلطید. آقای شیخ الاسلام افتاد به آب. تا کمرشان تر شده، و اسب را گذاشت. با وجود این از آب گذشت. قوش را آورد. واقعا زیاد شجاعت به خرج دادند. یک عربی پیدا شد. شکارچی بود. اسب را درآورد از آب؛ زین بلکش را آورد، اما همه جای عرب پیدا بود. خیلی [۱۵] خندیدیم. بحمدالله تعالی به خوشی آمدیم منزل، شب را مانده.

صبح یوم شنبه ۱۱ را از محمودی یکساعت از دسته گذشته رفته حرکت کردیم. شش ساعته آمدیم به طفلان جناب مسلم را زیارت کردیم. خداوند به همه شیعهها قسمت کند زیارت این دو بزرگوار را. نیم ساعته از آنجا آمدیم به قریه مصیب. چه شبی واقعا، جمیع دنیا را به آدم بدهند لذت همچین شبی را ندارد. حمد و شکر به درگاه احدیت را چنان مرحمتی به سگ روسیاه آستانه حضرت حسین - صلوات الله و سلامه علیه - قسمت فرمود.

یوم یکشنبه ۱۲ [جب] را یک ساعت از دسته گذشته، از قریه مصیب سوار شدیم. شش ساعته آمدیم به کربلای معلی. یک فرسنگ به شهر مانده، نزدیکی پل سفید در نهر حسینیه از آب فرات غسل کردم. پیاده روانه شدم. تنها آمدم. اول رفته به آستان بوس حضرت عباس - علیه السلام - بعد اذن گرفته، رفته به زیارت حضرت خامس آل عبا - صلوات الله علیه و آله و سلم - زیارت کردم. نمی دانم چه نوع شکر حضرت احدیت را بجا بیاورم که این مرحمت فوق العاده را فرمود در حق عبد ذلیل روسیاه. ده روز در

کربلای معلی ماندیم.

یوم چهارشنبه ۲۲ [رجب] را از کربلای معلی سه ساعت ربع از دسته گذشته سوار شدیم برای زیارت حضرت شاه ولایت - صلوات الله و سلامه علیه - هشت ساعته با کجاوه‌ها آمدیم به کاروانسرای اُرطه خان که منزلگاه است. شب را ماندیم.

پنج شنبه ۲۳ شب را ماندیم. صبح دو ساعت از دسته رفته، از کاروانسرا حرکت کردیم. هفت ساعته آمدیم به نجف اشرف. واقعا بهشت است. بلکه صد هزار درجه از بهشت بهتر است. رفتیم حمام. یک ساعت به غروب مانده. بعد از غسل زیارت، رفتیم به آستانه حضرت شاه اولیا - صلوات الله و سلامه علیه. وقت آمدن از کربلای معلی دو رأس اولاغ کرایه کردیم با آقای شیخ الاسلام، مثل عربها، بکوری روی الاغ سوار شدیم. خیلی خوش گذشت. با عربها قاطی شدیم. تفرج کنان می‌آمدیم. به قدر چهار پنج هزار جمعیت زوار بود. هفده روز ماندیم در نجف اشرف.

یوم یکشنبه دهم ماه شعبان از نجف اشرف حرکت کردیم رفتیم مسجد کوفه. در دو ساعت چیزی کم رسیدیم به مسجد کوفه. اعمال مسجد کوفه را به فضل خداوندی به جای آوردیم. سه به غروب مانده بعد از زیارت حضرت مسلم و هانی - علیهما السلام - روانه شدیم. آمدیم مسجد سهله. شب را ماندیم. اعمال مسجد سهله با اعمال مسجد صعصعه و مسجد زید را به جا آورده.

یوم دوشنبه یازدهم شهر مزبور [شعبان] از مسجد سهله حرکت کردیم. شش ساعته آمدیم به اُرطه خان. شب را ماندیم.

یوم سه شنبه صبح، دو ساعت از دسته گذشته از اُرطه خان سوار شدیم. هفت ساعته آمدیم خودمان. بار کجاوه‌ها در هشت ساعته. آمدیم کربلای معلی تا هشتم شهر شوال المکرم. دو ماه چیزی کم توقف شد. لله الحمد و المنة.

ماه مبارک رمضان را به قدری خوش گذشت و زیارت کردیم. در شب احیا و در ایام متبرکه و وفات از قبیل نیمه شعبان و عید فطر و عید نوروز که در پنجم شهر شوال بود، خداوند عالم به همه آرزوکنندگان و شیعیان علی بن ابی طالب - صلوات الله و سلامه علیه - قسمت کند.

یوم دوشنبه ۸ شهر شوال المکرم به سلامتی همراهان به فضل خداوند از کربلای معلی حرکت کردیم، با غصه تمام و افسوس تمام. بعد از اذن مرخصی روانه شدیم. آمدیم به مصیّب. سه ساعت به غروب مانده رسیدیم. ساعت و فرسخ‌های منازل را وقت آمدن [۱۷] معین کرده بودیم. شاهزاده گلین در کربلای معلی ناخوش شدید شد. لله الحمد از برکت حضرت سید الشهداء - علیه السلام - خوب شد. بعضی از آدمها هم ناخوش شدند. الحمد لله آنها هم خوب شدند. خیلی شکر داشت.

یوم سه شنبه نهم [شوال] را از مصیّب یک ساعت و نیم از دسته رفته روانه شدیم. آمدیم به محمودیه. شب را ماندیم.

صبح یوم چهارشنبه ۱۰ را از محمودیه سوار شدیم. یک ساعت از دسته، رفته آمدیم به قبر حمود... ۹ ساعته آمدیم. آب شط بغداد گرفته بود راه معمولی را. شب را در صحرای عربستان ماندیم. اما بسیار راهها با

صفا بود. همه صحرا گل و گیاه بود. سبز و خرم. شب را چادر زدیم. ماندیم. در بین راه، نهری بود، عرب‌های بادیه نشین خراب کرده بود که از زوآر بیچاره پول بگیرند. ایستادیم. چند نفر از عربها را پول دادیم. پل چوبی درست کردند. عربها توی آب افتادند. همه جاشان پیداش بود. خیلی خندیدیم.

و صبح یوم پنج شنبه یازدهم را از قبر حمود علیه ما علیه نیم ساعت از دسته رفته سوار شدیم. خودم با شیخ الاسلام و آقا سید محمد علی آمدیم چهار ساعته به **کاظمین** - علیهما السلام. اندرونی با کجاوه‌ها و بار و بنه شش ساعته آمدند در کاظمین - علیهما السلام. ده روز درست توقف کردیم.

یوم یکشنبه بیست و یکم را از کاظمین - علیهما السلام - حرکت کردیم و از طغیان آب شط، جسرها باز بود. با قفّه گذشتیم. اسبها و قاطرها را توی قفّه گذاشتیم. به زحمت تمام رد شدیم. این طرف شط، مقابل بنای کاظمین - علیهما السلام - ماندیم.

صبح روز دوشنبه ۲۲ [شوال] از آنجا سوار شدیم. یک ساعت از دسته رفته، آمدیم به پشت بغداد. آب گرفته بود راه مستقیم را. دو ساعت راه آمدیم در پشت بغداد. شب را ماندیم. دو ساعت و نیم گذشته، بنای رعد و برق را گذاشت. به قدری باران آمد تا صبح که عقلی نیست. از همه زوآر کارمان بهتر بود، زیرا که چادر داشتیم. یک طوفانی شد که حدّ و حصر نداشت. چون آب شط پشت بغداد را گرفته بود و اکثری از زوآرها رد شده بودند به این طرف آب، بسیار بد گذشته بود. جناب آقا میرزا زکی مستوفی عربستان هم رد شده بودند. یک نفر از زنهای اهل عراق زائیده بود پسر. اسمش را آقا میرزا زکی، نجات الله گذاشته بود. خیلی سخت گذشته بود به زوآرها. تا صبح می‌بارید. چادر ماها خوابید از شدت باران. نصف شب پا شدیم درست کردیم. رختخوابها همه آب شده بود. به هر صورت بود شب را صبح کردیم. اسب و قاطرها و بعضی بارها را رد کرده بودیم همین روز به این طرف آب.

صبح یوم سه شنبه ۲۳ را باز باد بود. نتوانستیم از آب بگذریم. سه چهار ساعت از روز رفته، باد قدری ساکت شد. قفّه حاضر کردند. اسبابها را جمع کرده، گذاشتیم توی قفّه. خودمان هم سوار شدیم. یک ساعت در توی آب بودیم. بعد از یک ساعت بیرون آمدیم. از آنجا بار کرده، روانه شدیم. شش ساعته آمدیم به ارطه خان. یک ساعت از شب رفته رسیدیم، حمد خداوند را. یوم چهارشنبه ۲۴ را هم ماندیم [در] ارطه خان.

صبح یوم پنج شنبه ۲۵ را از ارطه خان سوار شدیم. یک ساعت از دسته رفته به راه افتادیم. چون راه یعقوبیه را آب گرفته بود، از راه کرکوک و سلیمانیه به یاری خداوند منان عازم تبریز شدیم. هفت ساعته آمدیم به **دولت آباد**. یک فرسخ از راه مانده، گل بود. به صعوبت آمدیم. ما بقی راه چه قدر با صفا، علف و حاصل تا زانوی اسبها بود. [۱۹] همه صحرا از گل پر بود و خیلی نقل داشت. دو سه ساعت باران هم آمد. با وجود این از تفضل خداوندی زیاد خوش گذشت.

یوم جمعه ۲۶ را از دولت آباد، پنج از دسته رفته، سوار شدیم. آمدیم یک فرسخ که از دولت آباد رد شدیم، قریه‌ای بود اسمش **نهروان**. همان نهروان مشهور است. از آنجا رد شدیم. آمدیم چهار ساعت دیگر در صحرا. شب را ماندیم **دشت غرّفه** مشهور بود. شب را ماندیم. یگر آقا یوزباشی سوار نظمی با ده نفر سوار

آمد. شب را هم ماند.

صبح یوم شنبه ۲۷ نیم ساعت از دسته رفته، حرکت کردیم. آمدیم به **سوینه**. نه ساعت درست راه آمدیم. نزدیکی سوین که جبل حمراء بود، بیست نفر سوار در قلّه جبل بود. یگرآقا به وحشت افتاد. سنگر کرد. بعد معلوم شد که سوار نظمیه بودند، می‌گشتند. به هر صورت قدری ترس و اوقات تلخی روی نمود. بحمدالله تعالی وارد سوینه شدیم. شب را ماندیم.

یوم یکشنبه ۲۸ را یک ربع از دسته رفته از سوینه سوار شدیم. یگرآقا مراجعت کرد. قاسم آقای یوزباشی بسیار جوان معقول بود. خدمتکار با ده نفر سوار همراه ما آمدند تا **قره تپه**. شش ساعت راه بود. قدری این راه‌ها ناامن بود. بحمدالله تعالی از فضل خداوند عالم به خوبی آمدیم. رسیدیم در **قره تپه**. شب را ماندیم. ده بزرگ بود.

یوم دوشنبه ۲۹ را از **قره تپه** توفیق آقای یوزباشی با هشت نفر سوار همراه ما آمد تا **صلاحیه**. شش ساعت راه بود. در بین راه **تپه ماهور** بود. یک قطعه تپه با تفنگ زد. سه فرسخ آمده بودیم. یک نفر شکارچی یک آهو زده بود آورد. یک تومان انعام دادم. قسمت خداوند هر جا باشد می‌رسد بدون زحمت، حمد خداوند را. و صلاحیه قصبه‌ای بود. قایم مقام و مین باشی رئیس یک فوج سوار و صاحب منصبان و سایر اعیانش آمدند دیدن. در چادر منزل کرده بودیم. به فاصله یک ساعت بازدید رفتیم. بسیار مرد خوب بود. قایم مقامش که حاکم بود و مین باشی که یک فوج سرباز دارد، به دیدن او هم رفتیم.

یوم سه شنبه سلخ را سر دسته سوار شدیم. هشت ساعته از صلاحیه آمدیم **دوز خرماتی** [توزخرماتو]. راه‌ها با صفا و مسطح بود. خیلی کم تپه ماهور داشت و در این صحرا آهو زیاد بود. از دور شش هفت تا دیدیم و مدیر دوز خرماتی و سایر از عسکر و سلطان و ضبطیه پیشواز کردند. با احترام وارد شدیم. نزدیکی دوزخرماتی رودخانه معتبر بود. الحمد الله به خوبی گذشتیم.

یوم چهارشنبه غره شهر ذی قعدة الحرام را در سر دسته از دوزخرماتی سوار شده، هفت ساعته آمدیم به **طاوغ**. نزدیکی طاوغ رودخانه بسیار معظم بود. هرگاه مختصر بارندگی می‌شد، نمی‌توانستیم عبور کنیم. مثل رودخانه میانج. بحمدالله تعالی بدون معطلی رد شدیم. لیکن کجاوه خانم‌ها افتاد وسط آب. به یک زحمتی نوکرها و آقای شیخ الاسلام و آقا محمد تقی خان آمدند کجاوه شاهزاده گلین را و قمر السادات خانم را بیرون آوردند. وسط آب به اسب سوار کردند. قاطر را به هر زحمت بود با کجاوه بیرون آوردند. الحمد لله آسیب نشد. آقای شیخ الاسلام با آقای محمد تقی خان زحمت زیاد کشیدند. و اهل طاوغ و مدیر شان با امین آقای یوزباشی استقبال کردند. با احترام وارد شدیم. عرب آقای یوزباشی از دوزخرماتی با هشت نفر سوار ضبطیه آمدند همراه. از طاوغ مراجعت کردند.

یوم پنجشنبه دویم ماه از طاوغ نیم ساعت به دسته مانده سوار شدیم. در هشت ساعت و نیم آمدیم به **کرکوک**. امین آقای یوزباشی با هشت نفر سوار همراه آمده بود. عبدالرحمن پاشا متصرف و حکمران کرکوک پسرش را با جمعی از اعیان کرکوک فرستادند. آمدند، با میرزا علی خان کارپرداز ایران استقبال و خیلی احترام کردند. نزدیک شهر جمیع اهل شهر استقبال کردند. [۲۱] چادر زده بودند از جانب حکومت.

پیاده شدیم. چایی و قهوه حاضر [در اصل: حاضر!] کرده بودند. صرف کردیم. بس که مخلوق ازدحام [ازدهام!] داشتند ممکن نشد در چادر منزل کنیم. نزدیک چادر کاروانسرای معتبری بود، منزل کردیم. دو سه تا خانه هم خالی کرده بودند، نرفتم، به جهت این که جمیع همراهان پیش خود باشند. حاجی رحیم خان و سایر ارومیه‌ای‌ها و خود متصرف آمد دیدن. و من هم بازدید کردم. زیاد مهربانی کرد. به جهت ناخوشی نوکرها و خانم خانما، چهار روز توقف کردیم. زیاد اوقات تلخی کشیدم. در حجره کاروانسرا که منزل امین النظاره بود، موش خرچین امین النظاره را سوراخ کرده بود، به قدر پنج شش تومان پول سفید برده بود. سوراخ موش را قدری کردند. سه تومان درآوردند. ما بقی سه چهار تومان به قول خودش در نیامد و اسدالله از روی دیوار افتاد، جناق و دنده‌اش قدری شکست. الحمد لله عیب نکرد و شکسته بند آوردیم، جا انداخت. چون راه سلیمانیه از آمدن پسر جوانمیر پدر سوخته، معشوش کرده بود؛ از آن جهت از آن جا نیامدیم. همچنین مصلحت دیدند، و به کلام الله المجید هم استخاره کردیم، از راه **رواندوز** عازم شدیم. متصرف، سی نفر عسکر و ده نفر سوار ضبطیه همراه کرد.

یوم سه شنبه ۷ [ذی قعدة الحرام] را یک ساعت از دسته رفته، به سلامتی روانه شدیم. بفضل خداوندی ۹ ساعته به التون کورپی آمدیم که قصبه است. شب را ماندیم. واقعا چه رودخانه معتبر بود. از قزل ازن خیل زیادتر آب داشت. دو تا پل ساخته بودند؛ رودخانه دو شقه شده بود. آب به فاصله سیصد قدم و یک ساعت از کرکوک دور شده بودیم. تپه‌های زیادی بود. در همین تپه‌ها معدن نفت سیاه بود. و معدن گوگرد هم داشت و آتش هم در یک جای کوه در می‌آمد، مثل آتش فشان بود. متصرف پاشا از کرکوک سی نفر عسکر و ده نفر ضبطیه همراه کرده بود. زیاد انسانیت و محبت و احترام نمودند.

یوم چهارشنبه ۸ را صبح وقت اذان بیدار شدیم. گفتم آدم‌ها مشغول بار شوند. خبر آوردند که عیال آقا آصف الممالک می‌خواهد وضع حمل کند. یوم مزبور را توقف کردیم. در التون کورپی ماندیم. و نیم ساعت به دسته مانده تقریباً یک ساعت از آفتاب گذشته، خداوند عالم، پسری به آصف الممالک مرحمت فرمود. به سلامتی فارغ شد. اسم‌اش را التون خان گذاشتیم. برای این که اسم قریه التون بود. و یکی از آن پل‌ها خراب شده بود. بعضی جاهایش را به صعوبت گذاشتیم.

یوم پنج شنبه نهم را یک ساعت از دسته رفته، از همین پل‌ها عبور کردیم. شش ساعته در ابه قرئین آقا، نزدیکی قریه قوش تپه در صحرای پر علف نزدیک سیاه چادرها ماندیم. و پدر قرئین آقا که رئیس طایفه اهل دره‌ای که سه هزار خانه‌دار است در قصبه اربیل بود که فردا ان شاءالله خواهیم رفت. چادرهای خودمان را زدیم. بسیار جای با صفا و شب هم مهتاب بود. و قرئین آقا تا دو فرسخ با پنجاه سوار پیشواز آمد. به تور [طور] ایلات مهمان کرد، گوسفند و ماست و نان، وجود بعضی لوازمات که لازم بود آوردند از ابه‌ها، و خیلی از مرحمت حضرت سید الشهداء - علیه السلام - خوش گذشت.

یوم جمعه [دهم ذی قعدة] هم را یک ربع از دسته رفته از همان بیابان قوش تپه سوار شدیم. پنج ساعته

۱. اَبه به معنای ایل و طایفه + ایل و باشی.

آمدیم به **اربیل**. عبدالله پاشا که قایم مقام قصبه اربیل بود تا دو فرسخی اربیل یگرآقا [یگرها!] با سی نفر سوار ضبطیه و غیره پیشواز فرستاده بود. و نزدیکی اربیل پسرش و با جمعی از اعیان استقبال کردند و جمیع اهل قصبه هم تا بیرون شهر آمده بودند و خیلی احترام کردند، و خود قایم مقام بسیار آدم خوب و از نجبا بود. آدم کاردان و عاقل بود. مرا برد منزل خودش که در توی قلعه بود، پیاده شدم. به قدر نیم ساعت در منزل مشارالیه نشستیم. قهوه و چای و قلیان صرف کردیم و از برای ما منزل هم در پایین قلعه معین کرده بودند. بعد از نیم ساعت برخاستم آمدم و شب را هم مهمانی کرد. زیاد مهربانی کرد. انصافاً [۲۳] قلعه اربیل خیلی نقل داشت. گویا شهر اربیل را از اولاد حضرت نوح - علیه السلام - بنا کرده که به آن اسم موسوم است. سه هزار سال متجاوز است و شهر معظمی بود. حالیه همان قلعه به قدر هزار خانوار و پایین قلعه دو هزار خانوار تقریباً می‌شود. بسیار قلعه محکمی است.

یوم شنبه ۱۱ را یک ربع از دسته رفته از اربیل سوار شده، شش ساعته آمدیم به قریه **دیره**. قریه مختصر بود و قلعه کوچکی داشت. در بین راه کاکل آقا رئیس ایل کردی با پنجاه نفر سوار استقبال کرده. قریه مختصر داشت. چایی و قهوه حاضر کرده بودند. خواهش و اصرار زیاد نمود. پیاده شده، صرف چایی و قهوه نموده حرکت کردیم. به قدر یک فرسخ هم به مشایعت آمد. مرخص کردم. بعد از رسیدن منزل، آقای خانسالار، مهترش را با قمه از بازویش زد، زخم کرد. من هم پنج شش چوب زدم و خیلی اوقاتم تلخ شد. و اهل قریه دیره با مدیر و اجزای خودش استقبال کرد. شب را ماندیم. و خود دیره در میان کوه بود. از عربستان و کردیان درآمدیم. امروز به کوهستان افتادیم.

یوم یکشنبه ۱۲ را یک ربع به دسته مانده، از دیره سوار شدیم. آمدیم. شش ساعته به قریه **باباجیک**. همه راه جنگل بود. راه‌ها سخت مثل جنگلهای قرجه داغ بود. یک رودخانه مختصری بود. آبش از شکم اسب‌ها بود. گذشتیم. چند نفر از عربها و آدم‌ها لخت شدند، کجاوه‌ها و بارها را بحمدالله به خوبی گذراندند و مدیر دیره با هشت سوار و ده نفر ضبطیه آمد همراه ما و مدیر خیلی مرد معقول بود. چادرها را پهلوی قریه مزبور زدند. جای با صفا بود. شب هم چه قدر مهتاب خوب بود. بسیار خوش گذشت. شب را ماندیم. یوم دوشنبه ۱۳ (ذی قعدة) را در سر دسته از باباجیک سوار شدیم. در هفت ساعت و نیم آمدیم به قریه **کانی عثمان**. بسیار اهل بدی داشت. همه‌اش دزد بودند. اول و آخر راه خیلی سخت بود. و جنگل وسط راه به قدر سه ساعت هموار و خوب بود. شب را پنج ساعت گذشته، دو تا قاطر چاروادار دزدیدند. کشیکچی‌ها هم چند تا جُل و یک جام و سه چهار تا تناب [طناب] و میخ طویله و یک جفت لاپچین عبدالله نام شاگرد آشپز دزدیدند، و بعد بنا کردند تفنگ انداختن و های هوی کردن. به قدر نیم ساعت گذشت. قاطرها از توی جنگل پیدا شدند، اما اشیاء مزبور را بردند. به هر صورت خیلی بد گذشت. اندرونی را بردند توی ده، در جای کثیفی منزل کردند. شمس السلطنه خیلی ترسید. صبح پدرسوخته‌ها عذرخواهی کردند. عذر بدتر از گناهشان مزه داشت.

یوم سه شنبه ۱۴ را نیم ساعت از دسته رفته، از قریه **کانی عثمان** سوار شدیم. در هشت ساعت و نیم به هزار زحمت و مشقت آمدیم به قصبه **رواندوز**. وکیل قایم مقام با پنجاه نفر سوار تا یک فرسخی پیشواز

آمد، و اجزای حکومت و عسکر و غیره پیشواز نمودند. زیاد احترام کردند. با نهایت خستگی رسیدیم. چنین راه سخت و جنگل با صفا و آبشارها هیچ جا ندیده بودم. درختهای مازو^۱ و پالود بود و سایر از حد متجاوز، و گدوک به این بلندی و سختی خیلی کم است. از یک رودخانه به صعوبت، یکی یکی مال‌ها را گذرانیدیم. بیست نفر پیاده همراه داشتیم. محض این آب و گدوک تحریری نیست؛ با وجودی که راه‌ها درست کرده بودند، چه سنگلاخ‌های سخت و زیادی، چه بنویسم از التفات حضرت خامس آل عبا - علیه آلاف التحیة و الثناء، صلوات الله و سلامه علیه - نه یک نفر آدم و نه یک مال عیب کرد. حمد خداوند را به سلامتی رسیدیم به منزل و شکرها کردیم. لله الحمد. هوا مساعدت کرد. با وجودی که موقع بارندگی بود و فصل نیشان. دو روز ماندیم محض رفع خستگی. و اهل شان بسیار متأسب [کذا = متعصب] و ملعون بودند.

یوم جمعه ۱۷ را یک ساعت از دسته رفته، سوار شدیم. از رواندوز ۹ ساعته آمدیم به قریه **چوگرخی** [چومرخی] که خراب بود. کسی نبود از اهل شان. رفته بودند به کوه. کنار رودخانه چادر زدیم. اما راهش سخت و گدوک معتبر بود. کجاوه و بارها به هزار مشقت آوردیم. جنگل بود. درخت‌های چنار هم داشت. چند جا [۲۵] در بین راه از زیر سنگ‌ها آب در می‌آمد به قدر ده سنگ بلکه زیادت. همچون چشمه‌ها. ندیده بودم. و یک کبک هم زدم. بعضی از کجاوه و بارها پرت شدند. لله الحمد به مال و آدم صدمه نشد مگر زن آقا کش بیک ارومیه‌ای بازویش مجروح شد و درآمد.

یوم شنبه ۱۸ (ذی قعدة) نیم ساعت از دسته رفته، از **چومرخی** [کذا] سوار شدیم. با جنگل و راه‌های سخت و پرتگاه‌ها، نه ساعته به هزار مشقت آمدیم. باران هم قدری گرفت. رسیدیم به قریه **دریند**. اهل دریند بسیار دزد و پدر سوخته بودند. نزدیکی قریه مزبوره، بارهای ما عقب مانده بود. چهار پنج نفر از اهل آنجا ریخته بودند. پسر حاجی ضیف عرب چاروادار را زدند، و دو تا گلیم و بعضی اشیاء حاجی ضیف را بردند. خبر آوردند. دو سه نفر سوار با یک نفر ضبطیه فرستادم. تا رسیدن اینها، آنها فرار کردند. به هر صورت رسیدیم به دریند. شب را از همه منازل زوار از کفش و قمه و طناب و جلو و جاجیم و عبا، این جور چیزها دزدیدند. صاحب خانه‌ها خبر بود که می‌آوردند. مالکان ده را خواستیم. سخت گفتیم. در آخر بعضی از اشیاء را آوردند. بعضی بدست نیامد. کاغذی به مدیر بالک نوشتیم، دادم بردند.

خودم روز یکشنبه ۱۹ از آنجا حرکت کرده آمدیم به قریه **رعیت**. یک ساعت راه بود. شب را ماندیم. مدیر بالک آمد. عصری رسید. مطالب گفته شد. با وجود اینها از بی‌عرضگی دولت روم اعتنا نکردند به مدیر که نایب الحکومه محل بالک بود. شب را باز بعضی از اشیاء میرزا حسن خان را بردند. آنها را هم نتوانست بگیرد. صبح هوا فی‌الجمله بارندگی داشت. با وجود این حرکت کردیم.

یوم دوشنبه ۲۰ نیم ساعت از دسته رفته سوار شدیم. آمدیم دو ساعت تا گدوک شیخ بود که حدّ و سدّ ایران و روم است. سلیمان آقا برادر محمد آقای مامش از طرف ایران با برادرش نزاع داشت. قهر کرده آمده بود به خاک روم. چند تا سیاه چادر داشت. رفتیم افتادم در چادر سلیمان آقا، عرایض خودش را کرد. گویا

۱. درختی که با آن پوست را دباغی می‌کنند.

ذی حق بود. نصیحت کردم و امیدواری دادم. نیم ساعت بعد از توقف حرکت کردیم آمدیم. چهار ساعته به قریه **شین آباد** که ملک پسر محمد آقای مامش که ایل بیگی طایفه مامش است، نزدیک ده چادر زدیم. محال **لایجان** بود. خاک ایران است. خداوند آباد کند ایران را. پسرهای محمد آقا دو نفرش آنجا بود. خود محمد آقا هم یک ساعت از شب رفته آمد. تلگرافی بیرون آورد. ملاحظه کردم. **از فوت اعلیحضرت ناصرالدین شاه شهید مخبر شدم**. مثل این که دنیا را بسم زدند. بعد از غصه و سوگواری با محمد آقا سؤال و جواب نمودم. حاجی رحیم خان را با امین النظاره خواستیم. شب را تا صبح نخوابیدیم. اوقاتمان به نوعی تلخ بود که حد نداشت.

خلاصه صبح یوم سه شنبه ۲۱ (ذی قعدة) را از قریه مزبوره سوار شدیم. یازده ساعته آمدیم به **نقدی**. ده رضا قلی خان سرتیپ **قره پاپاق** که خاک و محال سُلدوز است. با زحمت تمام رسیدیم. شب هم به مالها کاه جو پیدا نشد بدهیم. علف هم نشد. قدری گندم دادند به اسب و قاطرها. ده دوازده تا اسب و قاطر ضایع شدند. چهار پنج مال چارودار کربلایی علی مرد. اسب های سواری خودمان هم سینه گیر شدند. روز چهارشنبه بیست و دویم را توقف کردیم. ممکن نشد حرکت کنیم. نجفقلی خان امیر تومان با سوار قره پاپاق آمد دیدن. و هشت نه مال هم کرایه کردیم تا **ساوج بلاغ**. حمد خداوند را با این اختشاش و انقلاب کمال سلامتی را داشتیم.

یوم پنج شنبه ۲۳ را از نقدی نیم ساعت از دسته رفته سوار شدیم. خودم برای این که جلو بیایم، آدمم به قریه **[محمد شاه]** ساوج بلاغ. شش فرسخ درست راه بود. [۲۷] اندرون بار و بنه در قریه محمد شاه ماندند. فردا که یوم جمعه ۲۴ بود، از محمد شاه درآمدند به ساوج بلاغ. دوازده ساعته از نقدی آمدند. سه شب ماندیم با اهل خانه، و شاهزاده امام قلی میرزا کمال احترام و محبت را کردند. این سه شب را در منزل حکومت بودم. خیلی خوش گذشت. جمیع قضات و علماء و اعیان ساوج بلاغ پیشواز کردند و دیدن آمدند. یوم یکشنبه ۲۶ (ذی قعدة) یک ساعت و نیم از دسته رفته، از ساوج بلاغ بعد از خداحافظی از شاهزاده امام قلی میرزا و حاجی قلی خان امیر تومان که با فوجش مأمور بود، خودم هفت ساعته آمدیم به **میانداوآب**.

بار و بنه و کجاوه‌ها در ده ساعت نیمه آمدند. شب را ماندیم. فیض الله خانه یاور مهمان کرد شب را. و صبح یوم دوشنبه ۲۷، نیم ساعت از دسته رفته از میانداوآب حرکت کردیم، آمدیم بیرون. قصبه‌ای که رودخانه جغتو بود کنار رودخانه سیاه چادرهای اینانلو بود. بار بنه و کجاوه‌ها را انداختیم. بنا بود از **جغتو** رد شده برویم. رودخانه مزبور به قدر شط بغداد می‌آمد. یک کشتی بی معنی داشت. یک دفعه از بار و بنه‌ها رد کردیم، رفت آن طرف، آب برگشت. چهار ساعت طول کشید. دفعه دیگر رفت. بار بنه برد. اسب‌ها و قاطرهای خودمان و آقا خانسالار و مال‌های چارودارها را لخت کردیم زدیم به جغتو. بعضی‌ها رفتند و بعضی‌ها برگشتند. چند تا در وسط رودخانه آورده بود، رفتند ماندند. به قدر چهار پنج ساعت، زحمت، ده پانزده تا رد شد. ما بقی نرفتند. به قدر ده پونزده تا توی کشتی عبور دادم. مابقی ماندند. اندرون و آدم‌ها را هم عبور دادم. خودم ماندم. سرکار عنایت الله خان امیر تومان هم آمدند. شب را با ایشان ماندیم در سیاه چادر. خوش گذشت. بزقورمه و کباب درست کرد. صاحب منزل مان از اسب و قاطرها چند تا ماندند این

طرف. به هر صورت مثل امروز زحمتی و اوقات تلخی نمی‌شد. اندرون‌ها و آقاها و همگی، آن طرف آب چادر زدند، ماندند. من هم این طرف ماندم. از برکت حضرت خامس آل عبا - علیه السلام - خوش بود. صبح یوم سه شنبه ۲۸ (ذی قعدة) وقت طلوع صبح بیدار شده، یک دفعه قاطرها را عبور دادیم با کشتی و کشتی برگشت. بعد، از خان، خداحافظ کرده، سوار کشتی شدم. دو تا از اسب‌ها هم انداخته، توی آب شنو کرده، آمدم این طرف. بارُ بنه را حاضر کرده بودند. دو ساعت از دسته رفته، سوار شدیم. پنج ساعته آمدم به **ملک کندی**. راه نزدیک بود، چون از بارندگی، راه معمولی را آب لیلان چایی گرفته بود، از شدت گل و باتلاغ [کذا] عبور ممکن نمی‌شد. به آن جهت بلد برداشته، آمدم از پهلوی قریه لیلان افتادیم به جاده. شب را ماندیم در ملک کندی.

صبح یوم چهارشنبه ۲۹ را ده دقیقه به دسته مانده، خودم با آقای شیخ الاسلام و میرزا محمد حسین و دو نفر دیگر از ملک کندی حرکت کردیم. یکسره آمدم به قریه **خاینه**. ده ساعت زیاده راه بود. چون برای بعض تدارک سفر طهران در التزام مبارک اعلیحضرت قدر قدرت مظفرالدین شاه - ارواح العالمین [در اصل: الاعالمین] فداه - جلو آمدم، اندرون و سایرین را عقب گذاشتم، به منازل معینه بیابند. شب را بحمدالله خوش گذشت.

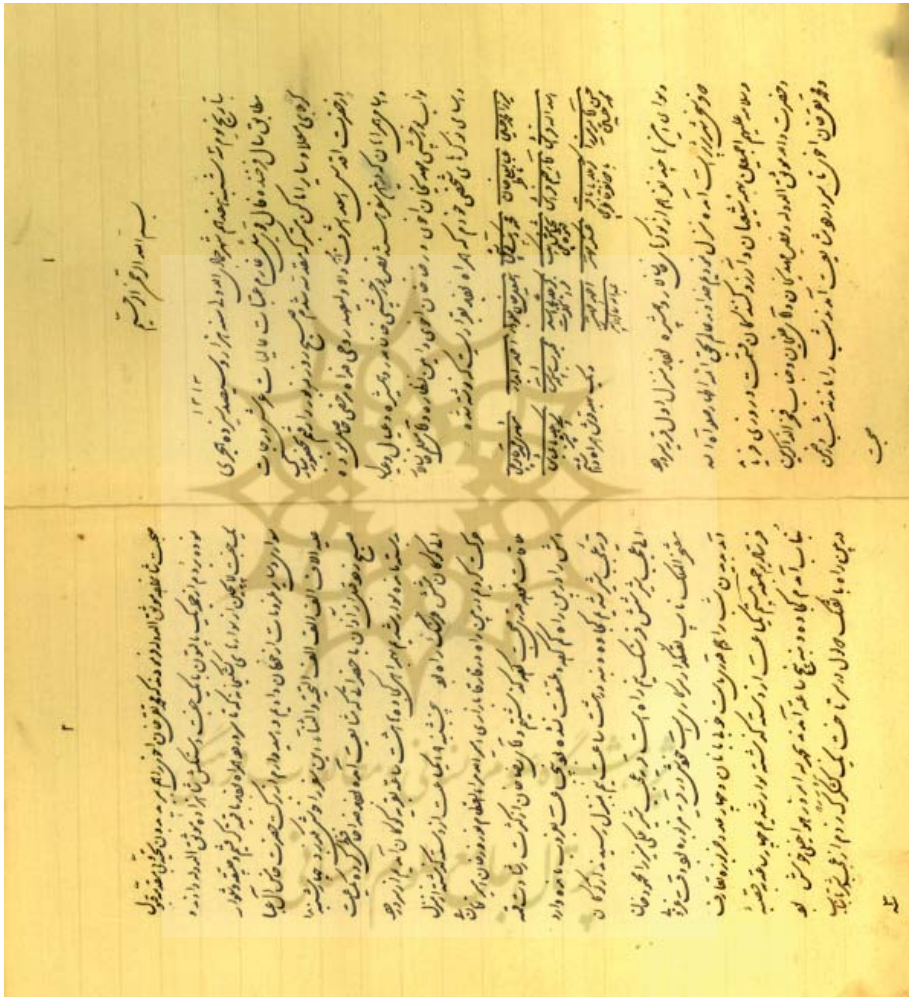
ان شاءالله فردا وارد شهر خواهم شد. خداوند مَنان همیشه اوقات زیارت چهارده معصوم [۲۹] - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - را قسمت فرماید.

یوم پنج شنبه غزه شهر ذی الحجه [۱۳۱۳] را از قریه **خاینه** یک ساعت به دست مانده سوار شدم. سه ساعت به غروب مانده وارد شهر شدم. رفتم به حضور مبارک، پای مبارک اعلیحضرت شاهنشاه جمجاه مظفرالدین شاه را بوسیدم. مراجع ملوکانه فرمودند.

حمد خداوند به آرزوی خود رسید. شکر خدا که هرچه خواسته بودم از حضرت خامس آل عبا - علیه آلف التحیة و الثناء - مرحمت فرمود.

سه روز در شهر دارالسلطنه تبریز ماندیم. بعد در التزام مبارک اعلیحضرت اقدس - روح العالمین فداه - روانه دارالخلافه طهران که مقر سلطنت کبراست روانه شدیم.

تمام شد این سفرنامه بعون الملك الوهاب. امیدوارم ان شاءالله خداوند عالمیان به زودی زیارت اماکن متبرکه جمیعاً باز قسمت فرماید. فی شهر ذی حجة الحرام ۱۳۱۳ ق



صلوات الیه و سلام علیهم اجمعین را قمت فرمایید و پنجشنبه غره نذر
دیجیه را از قره خانیته بکسعت بسته مانده بود در شدم سحر سحر
بغز و مانده در دوش در شدم رفتم بخجور مبارک پار مبارک اعلی حضرت
شاهنشاه حجه مظفرالدین شاه را بوسیدم مراحم طوکانه فرمودند
حمد خداوند به آرزو خود رسید شکر خدا که هر چه خواسته بودم از حضرت
خاص آل عباس علیه السلام ایستاد و ان شاء الله عزوجل فرمود که روز در شهر
در السلطنه تبریز ماندم بعد از الترام مبارک اعلی حضرت زنده روح العالمین نه آن روزانه
دارا کدنه طهران که مقرر است که روز ششم تا نهم آن نونا ماسن که کتاب است درام
آنکه علاوه بر این برادر بنار است اما آن نهم که باز هم فرایه خطمه فرموده ام ۱۳۱۳

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پیام بهارستان / ۳، ۳، ش ۱۲ / تابستان ۱۳۹۰